# آینده دین در جهان مدرن

علی پایا

**در مقاله حاضر پس از ارائه توصیف کوتاهی در باب مفاهیم اصلی مورد اشاره در بحث از مدرنیته و دین در این خصوص استدلال می شود که آینده دین در جهان مدرن بستگی تام به نحوه تطوراتی خواهد داشت که برای دین و مدرنیته رخ خواهد داد. از آنجا که امکان پدیدار شدن مدل های متنوعی از مدرنیته و ظهور تفسیر ها و قرائت های گونه گونی از دین وجود دارد و با توجه به آنکه کنشگرانی که در عرصه تعاملات اجتماعی نقش ایفا می کنند، می توانند تا اندازه‌ای در شکل دادن به آینده های محتمل الوقوع سهم داشته باشند، جایگاه دین در جهان آینده، تابع چند متغیره‌ای خواهد بود که یکی از متغیر های اصلی آن عبارت است از نوع واکنشی که کارگزاران و نمایندگان این نهاد برای پاسخگویی به نیاز های فردی و جمعی شهروندان ارائه می کنند. نتیجه گیری نهایی مقاله ناظر به این نکته است که به اعتبار آنکه مدرنیته مبتنی بر خرد نقاد و مدافع ارزش های عام انسانی در قیاس با مدل های دیگر مدرنیته که در آنها این دو جنبه کمتر مورد توجهند، از احتمال استمرار بیشتری برخوردار است، آن نوع قرائت از دین که با الزامات مدل برتر مدرنیته هماهنگی بیشتری داشته باشد، از شانس بالاتری برای قبول و پذیرش و رواج در جهان آینده برخوردار خواهد بود.[1]**

برگزار کنندگان سمینار «دین و مدرنیته» دو پرسش را با شرکت کنندگان در میان گذارده‌اند:

۱- به اعتقاد شما، آیا دین با مدرنیته و مدرنیزاسیون سازگار است؟ آیا سنتزی میان این دو را ممکن می دانید؟

۲- مهمترین استلزاماتی که مدرنیته و مدرنیزاسیون برای دین ایجاد می کند، چیست؟ با نظریه جامعه شناختی سکولاریزاسیون (در دو سطح خرد و کلان) چه نسبتی دارید؟ به دیگر سخن فکر می کنید در دوران مدرن چه بر سر دین می آید؟

پاسخ مختصر و فشرده من به پرسش اول، «آری، اما به شرط ها و شروط ها» است و در خصوص پرسش دوم پاسخ عبارت است از همگام شدن دین با زمانه مدرن. اما این ایجاز می تواند به بدفهمی منجر شود. پس به ناگزیر می باید دست به کار شرح و بسط و توضیح مطلب شد. این امر به نوبه خود در تراز های مختلفی می باید دنبال شود. در نخستین تراز، یعنی تراز ایضاح مفهومی، لازم است تا آنجا که ممکن است مراد از مفاهیمی همچون «دین»، «مدرنیته»، «مدرنیزاسیون»، «سکولاریزاسیون» و نظایر آنها روشن شود. هر مفهوم در درون شبکه‌ای از مفاهیم و معانی به هم پیوسته جایگاه مورد نظر را برای آنان که از آن مفهوم بهره می گیرند احراز می کند. بنابراین ضرورت دارد درباره این شبکه های معنایی نیز روشنگری شود. در یک تراز دیگر، که از حیث نظری فراگیرتر است، می باید به تئوری هایی که در آنها به رابطه میان دین و مدرنیته و سکولاریزاسیون و نظایر آنها پرداخته شده نظر کرد و نقادانه محتوای آنها را کاوید و دعاوی شان را مورد سنجش قرار داد. در این فرآیند نقادی و ارزیابی در عین حال می باید آگاهانه به ابزار های روش شناسانه‌ای که به کار گرفته شده‌اند و موضع و موقفی که خود تحلیلگر اشغال کرده، توجه داشت و با در نظر گرفتن این ظرفیت ها کار ارزشیابی را پی گرفت.

در خصوص این جهات سه گانه که بدان اشاره شد نویسندگان و صاحب نظران سخن بسیار گفته‌اند و رساله ها و کتاب های متعددی در این باب تحریر کرده‌اند. در حجم اندک مقاله‌ای که برای یک سمینار یک روزه در نظر گرفته شده می باید بنا را بر اختصار و اجمال گذارد و به توضیح در حداقلی که مخل انتقال معانی و مفاهیم مورد نظر نباشد بسنده کرد.

دین، مدرنیته و سکولاریزاسیون هر سه نام هایی برای پدیدار هایی هستند که در جهان تعاملات انسانی ظاهر شده‌اند. نامگذاری معمولاً نخستین مرحله تشخص بخشیدن به امور به نیت درک بهتر آنهاست. حضور پدیدار های فاقد نام برای فاعل شناسایی که از وجود آنها فی الجمله اطلاع پیدا کرده مشکل افزا است. بیمار زمانی که پزشک برای علتی که از آن رنج می برد نامی ذکر می کند، تا اندازه‌ای به یافتن درمان امیدوار می شود.

از یک دیدگاه رئالیستی در بحث از پدیدار های اجتماعی می باید میان جهات هستی شناسانه، معرفت شناسانه و روش شناسانه تمییز گذارد و از برآمیختن آنها پرهیز کرد. اهمیت این امر به خصوص آنگاه بهتر آشکار می شود که توجه کنیم به اعتقاد برخی از نویسندگان (به عنوان نمونه ویتگنشتاین متاخر (۱۹۵۸) و جمعی که در حوزه الهیات از آرای او تاثیر پذیرفته‌اند) نمی توان میان توصیف چیستی باورها به پدیدار های اجتماعی و شیوه کسب این باور ها و دلایلی که برای آنها اقامه می شود، تفکیک کرد. بر مبنای رویکرد اخیر، پدیدار ها یا هستارهای اجتماعی، موجودیتی مستقل از روایت یا گفتمانی که توصیف گر آنهاست ندارند.

از دیدگاه دین باوران دین (لااقل تا آنجا که بر ادیان ابراهیمی قابل تطبیق است) مجموعه‌ای از باور ها و آداب و آئین ها است با مشخصاتی که در پی می آید. محوری ترین باور در میان این مجموعه باورها، اعتقاد به یک موجود برین است که خالق هستی به شمار می آید. هسته اصلی آئین ها و آداب به وسیله پیامبری که در برهه‌ای از تاریخ حضور خود را آشکار می کند و پیام موجود برین را برای مخاطبان بازگو می کند، شکل می گیرد. آئین ها و آداب و نیز مجموعه باور ها همچون مظروفی سیال، در ظرف ذهن و اندیشه افراد و در قالب فرهنگ ها و جغرافیاهای متنوع و در طول زمان، تا اندازه‌ای شکل ظرف ها و قالب ها را به خود می گیرند و پذیرای محدودیت آنها می شوند.

مدرنیته آنچنان که در مقاله دیگری متذکر شده‌ام (پایا ۱۳۸۵)، از یک دیدگاه هستی شناسانه (اونتولوژیک)، هستار اجتماعی پیچیده‌ای است که در یک محدوده زمانی و مکانی (که تنها می توان حدود آن را به تقریب بیان کرد و تعیین حد و مرز دقیق آن ممکن نیست) ظهور کرده و تطوریافته و در جریان این سیر تطوری هم حوزه تاثیرش گسترش یافته هم شکل ها و صورت های متنوع تری از آن به منصه ظهور رسیده است. نویسندگان مختلف فی الجمله زمان ظهور مدرنیته را در قرن شانزدهم و مکان آن را قاره اروپا معرفی کرده‌اند.

از حیث معرفت شناسانه مفهوم «مدرنیته» یک برساخته نظری است برای معنا بخشیدن و تفسیر توده پیچیده‌ای از رویدادها و حوادث و وقایع که در ظرف زمانی و مکانی که بدان اشاره شد ظاهر شد و دامنه تاثیراتش اکنون تقریباً همه ارض مسکون را در بر گرفته است. این رویدادها محصول تعامل کنشگران با یکدیگر و با محیط و اجزای مادی و نهادهای برساخته موجود در آن و نیز با محصولاتی است که به جهان، آن گونه که پوپر بیان می کند، تعلق دارند. مدرنیته در معنای اخیر مدلی است که به وسیله تحلیلگر به نیت تصویرگری، فهم و تبیین یک «واقعیت اجتماعی» ارائه می شود. هرچند این مدل، از سوی هر تحلیلگری که عرضه شود، به اعتبار «مدل بودن» واجد عناصر و فرض های ساده کننده، ساختار های ایده‌آل شده یا تقریبی و جنبه های انتزاعی است، اما تلاش آن در نهایت فراچنگ آوردن واقعیت پیچیده و ذوابعادی است که با نام «مدرنیته» به آن اشاره می شود.

در تاریخ اندیشه در بحث از علل پیدایش و رشد مدرنیته به شماری از تحولات بنیادین به عنوان جریان هایی که زمینه ساز ظهور این پدیدار در مغرب زمین شدند اشاره می شود. از جمله این تحولات شکل گیری بورژوازی شهری و رو به ضعف نهادن نظام فئودالی، کشف سرزمین های تازه، نواندیشی دینی و جنبش اصلاح دین، رنسانس (نوزایش) هنری و ادبی و نظایر آن است. اما بدون تردید یکی از اصلی ترین عوامل ظهور مدرنیته در زیست بومی که از آن با عنوان «اروپا» یاد می شود، رشد «علم جدید» از قرن پانزدهم به بعد بود. پیدایش علم جدید به ناگهان انسان اروپایی را از جهان بسته‌ای که در آن می زیست به پهنه فراخ یک کیهان بیکران پرتاب کرد و کهکشانی از مسائل کاملاً نو و چالش های به کلی بدیع را در برابر او مطرح ساخت. در تلاش برای پاسخگویی به این پرسش های نوظهور، انسان اروپایی به تدریج، به ظرفیت های تازه‌ای دست یافت و به مرحله‌ای گام نهاد که کانت از آن با عنوان «دوره بلوغ آدمی» یاد می کند و همان را مشخصه اصلی «عصر روشنگری» به شمار می آورد.

مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون مفاهیمی مرتبط با مدرنیته و جهان مدرنند. اولی یک فرآیند اجتماعی است که در آن کوشش می شود نهادها و روابط و مناسبات در قلمروهای مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی به گونه‌ای برنامه ریزی شده متحول شوند تا با مقتضیات جهان مدرن انطباق پیدا کنند. این فرآیند همچون اغلب تحولات اجتماعی در بسیاری از موارد با نتایج ناخواسته‌ای که مخالف اهداف برنامه ریزان بوده، همراه است. دومی نوعی فرآیند عرفی شدن و عقلانی شدن امور در عرصه اجتماعی است. در این فرآیند مقام داوری برای تصمیم گیری در فعالیت های متنوعی که در قلمرو حیات جمعی ظهور می یابد به عقل جمعی سپرده و کوشش می شود از دامنه تاثیر هرآنچه که نتوان آن را در حیطه عمومی مورد وارسی و ارزیابی قرار داد، در زمینه تصمیم گیری و داوری امور تا حد امکان کاسته شود.

در تعاریف مختصری که از مدرنیته، مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون ارائه شد، تاکید بر عقل و عقلانیت، به منزله نوعی وجه مشترک جلوه گر می شود. همین نکته سبب شده که شماری از نویسندگان در بحث از دین در جهان مدرن و آینده آن چنین نتیجه بگیرند که به اعتبار وجود عناصری در دین که از سنخ تکاپوهای عقلانی نیستند، با بسط گستره مدرنیته، از دامنه نفوذ دین نیز کاسته خواهد شد.

این اظهار را که به واسطه جایگاه قائلان آن از تاثیر گسترده‌ای برخوردار شده، می باید در پرتو برخی ملاحظات مورد تامل قرار داد. ملاحظه نخست آنکه مدرنیته، چنانکه اشاره شد فرآیند متحدالشکل و واحدی نیست که به صورت خطی در طول زمان و در بستر مکان بسط پیدا کرده باشد. آنچه که با عنوان مدرنیته از آن یاد می شود جریان سیالی است که منجر به ظهور انرژی های مادی و غیرمادی فراوانی شده است. ظهور این انرژی ها به نوبه خود زمینه ساز تحقق ظرفیت ها و امکانات جدید و شکل گیری انواع الگوهای رفتاری، شکل های زندگی و چارچوب های معرفتی ای شده که با شتاب دستخوش تحول و تطورند. همین تنوعات درونی در جریان مدرنیته موجب شده تا صورت هایی از مدرنیته ظهور یابد که در آن به عوض تکیه به جایگاه عقل به عنوان داور نهایی امور، بر اهمیت عواطف و احساسات و اراده در شکل دادن به زندگی انسان ها و تغییر در محیط تاکید می شود. بررسی رابطه میان این اشکال مدرنیته با موقعیت دین در جهان مدرن حائز اهمیت است.

ملاحظه دوم آنکه مدرنیته در همه صورت ها و مدل های متنوع آن دارای سویه ها و جنبه های متنوعی است و هر یک از این جنبه ها به شیوه‌ای بعضاً متفاوت از جنبه ها و سویه های دیگر با پدیدار دین تعامل می کنند. به عنوان مثال پیشرفت های علمی و تکنولوژیک، یا تحولات بازار، یا رویکردهای اخلاقی هر یک به شیوه خاص خود بر دین تاثیر می گذارند و از آن اثر می پذیرند. در بحث از آینده دین در جهان مدرن باید مشخص ساخت که کدام یک از این جنبه ها، به نحو اولی و اصلی، مد نظر قرار دارد. برای مقصودی که در این رساله کوتاه دنبال می شود، عمدتاً به جنبه های سیاسی مدرنیته و به خصوص نقش دولت مدرن در ارتباط با دین توجه خواهد شد.

ملاحظه سوم آنکه هرچند دامنه مدرنیته مدت ها است از اروپا به نقاط دیگر جهان کشیده شده اما این بسط دامنه با تضعیف موقعیت دین در اقطار مختلف کره ارض همراه نبوده است. به عکس مشاهدات تجربی حکایت از آن دارد که در دهه های پایانی قرن بیستم و سال های آغازین قرن بیست و یکم رفتار های دینی از جلوه و بروز به مراتب بیشتری برخوردار شده‌اند. پرسشی که در این زمینه می باید مورد توجه قرار گیرد آن است که آیا این شواهد را می باید به معنای سازگاری دین و مدرنیته تفسیر کرد.

بالاخره آخرین ملاحظه آنکه به اعتقاد برخی، از آنجا که عمر دوران مدرن و عصر مدرنیته در شرف پایان است و اجل این هستار تاریخی به سر رسیده و زمانه جدیدی که از آن با عنوان پست مدرن یاد می شود در حال شکل گیری است و با توجه به آنکه از جمله عناصر مقوم دوران پست مدرن توجه به باور های دینی است، می توان نسبت به آینده دین و جایگاه موثر آن خوشبین بود. میزان اعتبار این دعوی نیز می باید با دقت مورد ارزیابی قرار گیرد.

صرف نظر از این ملاحظات چندگانه پاره‌ای از مسائل نظری با تاثیرات و نتایج عملی گسترده نیز وجود دارند که با موضوع آینده دین در جهان مدرن مرتبطند. به عنوان نمونه در جوامع کثرت گرای مدرن چه نقشی را می توان برای باورهای دینی در شکل دادن به سیاست ها و رویه های اداره اجتماع قائل شد، به خصوص با توجه به آنکه ارزش های مورد نظر نظام های دینی متفاوت در بسیاری از موارد با یکدیگر تعارض دارند، چگونه می توان به شیوه‌ای سازگار میان آنها آشتی برقرار کرد؟ یک مسئله دیگر ناظر به فجایع انسانی گسترده‌ای است که بعضاً از رهگذر باورهای دینی ظهور می کند و یا آنکه این باور ها در شدت بخشیدن به ابعاد آن نقش دارند. از جنگ های خونین بالکان تا جنایت های اسرائیل در سرزمین های اشغالی تا کشتار مردم بی گناه عراق در جریان اقدامات فرقه گرایانه مذهبی و بسیاری نمونه های مشابه این نکته به ذهن متبادر می شود که ظاهراً حضور دین در عرصه عمومی راه را برای چندصدایی بودن و همزیستی مسالمت آمیز گروه های مختلف تنگ می کند. به این ترتیب این پرسش مطرح می شود که آیا می باید دامنه تاثیر دین به حیطه خصوصی محدود شود؟ در چنین صورتی مرز این حیطه چگونه از حیطه عمومی جدا می شود؟

چنانکه اشاره شد شواهد تجربی حکایت از آن دارند که بر خلاف دیدگاه های بسیاری از چهره های سرشناس در حوزه جامعه شناسی دین در چند دهه اخیر نهاد دین موقعیت خود را به عنوان نیرویی که می تواند نماینده و نماد واقعیت های اجتماعی جدید باشد و زبانی برای بازگو کردن خواست ها و آرزوها، رنج ها و دردها و تصورات و دانسته های افراد به شمار آید، تثبیت کرده است. (بک فورد ۱۹۸۹) زبان دینی در دهه های اخیر برای بیان ایده های مهمی در حوزه های مختلف سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی به کار گرفته شده است. افراد با استفاده از این زبان برای خلق هویت های معین و به چالش کشیدن دیدگاه های رایج در زمینه عدالت، صلح، آزادی، سعادت، نظام های اداره کننده اجتماع و نظایر آن بهره گرفته‌اند.

ازدیاد تاثیر باور های دینی در عین حال با کثرت و تنوع گرایش های دینی همراه شده است. نهادهای رسمی نماینده دین در جوامع مختلف تا حد زیادی حجیت و اقتدار گذشته خود را در نگاه دین باوران از دست داده‌اند و در جای آنها، رویکردهای تازه‌ای به فهم دینی و آداب و آئین های دین، از سوی افراد اتخاذ شده است. در مواردی فاصله میان این شیوه های جدید «دینداری» با شیوه های مالوف تر و متعارف تر چنان زیاد است که «مومنان سنتی» یا نهادهای رسمی متولی دین، پیروان این شیوه های تازه را به خروج از دین و بی دینی متهم می کنند. به این ترتیب چنانکه در آغاز بحث اشاره شد این نکته اهمیت می یابد که روشن سازیم مقصود از دین چیست و آیا هر نوع جنبش اجتماعی که دارای شماری از ارزش هاست، «دینی» به شمار می آید و هر قرائتی از آموزه های دینی، می تواند مدعی اصالت و صحت شود یا آنکه وقتی سخن از «دین» و «دینداری» به میان می آید تنها فهم یا فهم های معینی را می توان معتبر تلقی کرد. این نکته در پاسخ به پرسش اصلی مقاله یعنی آینده دین نیز حائز اهمیت است. زیرا باید روشن شود آیا بقای هر نوع پدیدار اجتماعی را که نام «دین یا دینی» بر خود بگذارد می توان به معنای بقای دین در جهان آینده تلقی کرد یا آنکه در این زمینه معیار های سختگیرانه تری باید به کار گرفته شود.

یکی از مشخصه هایی که برای مدرنیته بر شمرده‌اند آن است که بر شتاب تحولاتی که در عرصه زندگی اجتماعی پدید می آید به نحو چشمگیری افزوده است. فیلسوفان از دیرباز به مسئله تغییر در همه ارکان هستی توجه کرده بودند، اما در حالی که این تغییرات، تا آنجا که به حوزه تعاملات انسانی ارتباط پیدا می کرد، در جهان کهن بطئی و کند بود، در دوران جدید به نحو فزاینده‌ای بر سرعت آن افزوده شده است. تا آنجا که اکنون یکی از معیار های مدرن تر بودن ناظر به همین سرعت و شتاب انجام امور و واقع شدن تحولات در زندگی روزانه جوامع است. بر همین مبناست که به عنوان مثال آمریکا از اروپا «مدرن تر» تلقی می شود و یا در خود آمریکا ایالت های شمالی «مدرن تر» از ایالت های جنوبی به شمار می آیند و یا در اروپا بخش غربی آن «مدرن تر» از بخش شرقی محسوب می شود.

شتاب سریع تحولات به معنای دامن زدن به کثرت امور و تجزیه هستار ها و نهادهای به ظاهر متحد و یکپارچه و در عین حال ایجاد وحدت های اعتباری در تراز های بالاتر است. این تحولات سریع به نوبه خود موجب می شود تا امور متضاد با سرعت و تواتر بیشتری در عرصه تعاملات اجتماعی ظاهر شوند. در پهنه هستی، چنانکه اشاره شد هیچ هستاری از تحول و تغییر برکنار نیست و در جهان مدرن این تحول و تغییر که غالباً منجر به تجزیه ساختار های موجود و شکل گیری برساخته های جدید می شود با شتاب بیشتری جریان دارد.

نهاد دین و باور های دینی نیز به منزله پدیدار ها و هستار هایی که در جهان جدید حضور دارند از چنین تغییر و تبدلی در امان نخواهند بود. پرسش این است که دامنه تحولات در مورد هر پدیدار یا هستار تا کجا می تواند ادامه یابد، پیش از آنکه هستار یا پدیدار مورد نظر هویت و این همانی خود را از دست بدهد و به قول فلاسفه دچار انقلاب در ماهیت شود و به هستاری با ماهیت متفاوت بدل شود. به طور مشخص تر، در جهان جدید که نهاد دین و باور های دینی دستخوش تغییرات مستمر و شتابنده و گریزناپذیر واقع شده‌اند، تا کجا می توانند ماهیت خود را محفوظ نگاه دارند و از قلب تمام عیار ماهیت خود جلوگیری کنند و آیا اساساً چنین امری شدنی و ممکن است؟

دایره المعارف ادیان جدید (پارتریج ۲۰۰۴) حاوی اطلاعاتی خواندنی در باره صدها فرقه و مذهب و آئین تازه در غرب و شرق عالم است که هر یک هزاران پیرو دارند و آداب و رسوم و باور هایی را ترویج می کنند که شباهت زیادی با آنچه که متولیان فرقه ها و مذاهب ادیان شناخته شده تر از آن سخن می گویند ندارند، هرچند که آموزه های احیاناً مشابهی را نیز می توان در میان آنها پیدا کرد. می توان سئوال کرد که آیا این فرقه ها و مذاهب جدید از دیدگاه متولیان ادیان رسمی پذیرفته شده هستند یا نه. اما شاید سئوال اساسی تری که باید مطرح شود آن است که اساساً دین رسمی یعنی چه؟ در میان هر یک از ادیان ابراهیمی مذاهب متنوعی به چشم می خورند که همگی خود را روایت «اصیل» از دین معرفی می کنند. از آنجا که همه این مذاهب دلایل و بینه هایی برای دفاع از موضع خود ارائه می دهند به نظر می رسد آنچه که موجب شده تا برخی قرائت ها به عنوان «قرائت رسمی» از یک دین به شمار آورده شود، افزون بودن شمار پیروان آن در قیاس با دیگر قرائت های رقیب است. اما اگر چنین باشد در آن صورت دور از انتظار نیست که فی المثل در مغرب زمین یکی از فرقه های دینی یا معنوی جدید که شمار پیروانشان با سرعت در حال ازدیاد است، در آینده‌ای نه چندان دور قرائت رقیب را که اکنون «رسمی» خوانده می شود پشت سر بگذارد و جای آن را از حیث شمار پیروان پر کند. بر اساس معیار عددی، چاره‌ای نخواهد بود جز آنکه این مذهب جدید را به عنوان «مذهب رسمی» در نظر بگیریم. این نکته به عنوان نمونه هم اکنون در مورد «کلیسای انگلیکان» که مذهب «رسمی» در انگلستان به شمار می آید در شرف وقوع است. از یکسو شمار مومنان کلیسا رو در حال کاهش است و از سوی دیگر در درون خود کلیسا انواع گرایش های «محافظه کار» و «لیبرال» و «سنتی» و «مدرن» جمع موجود را به گروه های متفرق تجزیه کرده‌اند و بالاخره از ناحیه سوم جاذبه انواع نظام های باور دیگر، پیروان این کلیسا را به سمت جلب می کند.

**خلاصه مقاله**

**۱- مفهوم «مدرنیته» یک برساخته نظری است برای معنا بخشیدن و تفسیر توده پیچیده‌ای از رویدادها و حوادث و وقایع که در ظرف زمانی و مکانی که بدان اشاره شد ظاهر شد و دامنه تاثیراتش اکنون تقریباً همه ارض مسکون را در برگرفته است.**

**۲- «قرائت رسمی» از دین با «قدرت» و به خصوص «قدرت سیاسی» نیز نسبت دارد.**

**۳- تصویر آینده‌ای که در آن بدیل های مدرن یا پست مدرن ضدخرد نقاد رواج می یابند تصویر خوشایندی به نظر نمی رسد.**

«قرائت رسمی» از دین با «قدرت» و به خصوص «قدرت سیاسی» نیز نسبت دارد. به عنوان مثال در ایران به قدرت رسیدن صفویه موجب رسمیت یافتن تشیع شد و در آمریکای لاتین مقهور شدن اقوام بومی به دست اسپانیایی ها سبب رواج کاتولیسیسم به عوض نظام های باور سنتی اقوام مایا و آزتک و دیگر اقوام بومی در این قاره شد. ارتباط نزدیک قدرت سیاسی با قدرت تبلیغات و قدرت اقتصادی در جهان مدرن متاخر، موقعیت دینامیک تازه‌ای برای «قرائت های رسمی» به وجود آورده است. به عنوان نمونه در سال های اخیر راستگرایان محافظه کار در کلیسای پروتستان در آمریکا کوشیده‌اند تا با بهره گیری از قدرت های سه گانه‌ای که بدان اشاره شد، قرائت خود را از مسیحیت به سطح «قرائت رسمی» این دین در آمریکا ارتقا دهند.

در بحث هایی که در خصوص آینده مطرح می شود سه نوع «آینده» مورد توجه قرار می گیرد که حوزه و دایره شان به ترتیب کوچکتر و محدودتر می شود.

این آینده ها عبارتند از آینده های ممکن، آینده های محتمل و آینده های مطلوب. شناسایی این قلمروها و معین کردن مصادیق هر یک، برای هر حوزه خاص، مثلاً دین، در گرو میزان اطلاعات و دانسته های کسانی است که به تحقیق در آن حوزه خاص اقدام کرده‌اند. به عنوان مثال در مورد پدیدار یا هستار «دین» آینده های ممکن عبارت است از همه آینده هایی که محقق یا پژوهشگر یا دین باور می تواند برای دین «تصور» کند. روشن است که شمار آینده های ممکن نامتناهی است و توان تصور افراد متناهی. آینده های محتمل، از میان آینده های ممکنی که شخص توانسته تصور کند و با اعمال معیار های معین، گزین می شوند. آینده های مطلوب از بین آینده های محتمل شناسایی می شوند. اما نکته مهم در خصوص آینده های مطلوب آن است که تحقق آنها به هیچ روی امری محتوم نیست. هر یک از این آینده های مطلوب سناریو هایی هستند برای برساختن شرایط آینده بر طبق طرح ها و نقشه های معین.

از آنجا که شمار عواملی که در جهان واقعی بر یکدیگر تاثیر می گذارند و به شکل دادن وضع و حال های آتی کمک می کنند بسیار زیاد است و در هر زمان معین تنها تعداد محدودی از این عوامل در اختیار کنشگران اجتماعی قرار دارد، نمی توان با قطعیت در خصوص آنچه که در آینده رخ خواهد داد سخن گفت. تنها می توان گفت از میان سناریوهای رقیب یا موازی که برای آینده در نظر گرفته شده، سناریویی از شانس تحقق بیشتر برخوردار است که با واقع بینی بیشتری از امکانات و عوامل موجود بهره گرفته باشد و شناخت دقیق تری از ظرفیت ها و استعدادهایی که در حوزه مورد نظر مندرج است داشته باشد.

بر این اساس پرسش از آینده هر امری در قلمرو تعاملات انسانی، خواه دین و خواه هر هستار دیگر به این پرسش تحویل می شود که کنشگران ذی نفع مایلند شانس تحقق کدام آینده مطلوب برای هستار مورد نظر افزایش یابد. روشن است که در این حال با مجموعه‌ای از «عوالم ممکن» و شماری از گزاره های شرطی خلاف واقع سروکار پیدا می کنیم که هر یک بیان می کنند اگر مقدم (مقدمات) معینی حاصل شود، تالی تحقق خواهد یافت.

با این مقدمات حال می توان به پرسش های آغازین مقاله بازگشت. در مورد سازگاری دین و مدرنیته و امکان ایجاد سنتزی از آن دو باید سئوال کرد کدام دین؟ کدامین مدرنیته؟ به شخصه در میان گونه های مختلفی که از مدرنیته تحقق پیدا کرده، گونه‌ای را می پسندم که در آن ضمن تاکید بر نقش محوری عقل نقاد در تمشیت امور و تصریح بر این نکته که معرفت های عینی که در حیطه عمومی در دسترس افراد قرار دارند و می توان آنها را مورد نقادی قرار داد همگی محصول حدس ها و فرض های ما برای فهم واقعیت هستند، بر سهم دانسته ها و بصیرت های ضمنی و عواطف و احساسات و اراده در شناخت بهتر و دقیق تر واقعیت نیز صحه گذارده می شود. در این مدل خاص از مدرنیته، خاطر نشان می شود که همه اموری که در خارج از قلمرو عقل قرار می گیرند (خواه آنچه که ضدعقلانی irrational است و خواه آنچه که فوق عقلانی trans-rational/ meta-rational است و خواه آنچه که غیرعقلانی non-rational است)، می باید در محکمه عقل مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد و تنها زمانی که عقل به گام زدن در مسیر آنها یا بهره گیری از آنها صحه بگذارد، می توان آنها را به خدمت گرفت.

دلیل این آموزه آن است که عقل نقاد همچون چشم بینایی است که راه را از چاه باز می نماید. در غیاب عقل نقاد و در فقدان ارتباط با حیطه عمومی، اموری که در بیرون از حوزه عقلانیت قرار می گیرند می توانند با بهره گیری از عواطف و احساسات و اراده که از سنخ امور غیر معرفتی non-cognitive هستند و با حوزه عمل ارتباط دارند، به نحوی کورکورانه فاجعه به بار آورند.

از آنجا که دین در شکل دادن به هویت های فردی و جمعی دین باوران نقش مهمی ایفا می کند، حفظ نقش محوری عقل نقاد در نظام باور دینی از اهمیت مضاعفی برخوردار می شود. رویکردهایی به دین که در آنها نگاه های رمانتیستی و هویت محورانه غلبه دارد زمینه ساز مرزبندی های خطرناک و خصومت آفرین می شوند.

در مدرنیته متکی به عقل نقاد به ارزش های عام و کلی که در میان همه انسان ها مشترک است اهمیت داده می شود. در عین حال در این مدرنیته سهم بسیار زیادی برای پلورالیسم معرفتی و ارزشی در نظر گرفته می شود و توضیح داده می شود که در غیاب پلورالیسم شانس کسب معرفت و نهایتاً شانس بقا به نحو خطر آفرینی رو به کاهش می گذارد. بر این نکته نیز تاکید می شود که قبول پلورالیسم به منزله سقوط به ورطه نسبی گرایی نیست. مدرنیته متکی به عقل نقاد توضیح می دهد که نسبی گرایی در همه صورت ها و اشکال آن (معرفتی، زیباشناسانه، اخلاقی، فرهنگی و امثالهم) رویکردی مطلوب و راهگشا نیست. نسبی گرایی نظریه‌ای است که مدعی است معیارهای سنجش برای تعیین صدق و کذب گزاره ها، یا موجه سازی باور ها، یا ارزیابی ارزش ها و نظایر آنها که در عرصه های مختلف معرفتی، زیباشناسانه، اخلاقی، فرهنگی و . . . مورد استفاده قرار می گیرد، مختص هستارهای اجتماعی معین (نظیر یک فرهنگ، یا یک نظام باور، یا یک شیوه زندگی، یا یک گروه، یا یک تمدن و امور مشابه) هستند و تنها در درون آنها کاربرد دارند. هیچ نوع معیار سنجش عام که بتواند در بین این هستار های اجتماعی داوری کند، موجود نیست. این هستار های اجتماعی به این اعتبار «قیاس ناپذیر» به شمار می آیند.

در مدرنیته متکی به عقل نقاد تاکید می شود که نسبی گرایی (در اشکال مختلف آن) هم از حیث مقدمات و ساختار دارای نقص است و هم از حیث نتایجی که به بار می آورد نامطلوب. در این مدرنیته، به اعتبار قبول این نکته که رشد معرفت، محصول حدس ها و فرض هایی است که برای فراچنگ آوردن واقعیت بر ساخته می شوند، این نکته مورد توجه قرار می گیرد که هر اندازه شمار و تنوع این حدس ها و فرضیه ها بیشتر باشد، شانس دستیابی به راه حل های مناسب تر افزایش می یابد. همچنین در این مدرنیته به اعتبار قبول گوهری واحد و مشترک در میان همه انسان ها، به همه آدمیان به چشم موجوداتی همتراز نظر می شود که هر یک «جهانی بنشسته در گوشه‌ای» هستند و می توانند با تجربیات منحصر به خود که محصول تماس از زاویه‌ای یگانه با واقعیت است، انبان مشترک معرفت و بصیرت انسانی را هم در عرصه شناخت واقعیت و هم در حوزه درک ارزش ها، پربارتر کنند.

مدرنیته متکی به عقل نقاد به سنت ها و فرهنگ ها و ادیان و دستاوردهای تمدنی اقوام و ملل مختلف به منزله ذخایر مشترک انسانی نظر می کند و وجود آنها و بهره گیری نقادانه از آنها را برای بالا بردن شانس بقای آدمیان مغتنم می شمارد. در این مدرنیته به مشارکت همگانی و به ارزش هایی نظیر آزادی، عدالت و انصاف، حقوق بشر و امثالهم جایگاهی محوری در قلمرو تعاملات اجتماعی اعطا شده است.

مسئله تعامل ادیان با وضع و حال مدرن، البته مسئله ساده‌ای نیست. هم اکنون در کشور های پیشرفته که در آنها نظام های دموکراتیک سکولار اداره امور سیاسی و اجتماعی کشور را بر عهده دارند این بحث مهم مطرح شده که در تنظیم برنامه ها و قوانین و دستورالعمل های ناظر به مدیریت جامعه تا کجا می باید و می توان از ارزش های متنوعی که به وسیله نظام های باور متعلق به فرهنگ های مختلف موجود در این جوامع استفاده کرد و به آنها اجازه ایفای نقش و تاثیر گذاری در تدوین خط مشی ها را داد. این نکته از آن حیث اهمیت دارد که همه این نظام ها به مدرنیته‌ای که به خرد نقاد اتکا دارد توجه تام دارند و آن را به عنوان رویکرد مختار خود برگزیده‌اند. از آنجا که یکی از آموزه های این مدرنیته توجه به فرهنگ ها و سنت های متکثر است، در نظام های دموکراتیک سکولار کوشش می شود تا از میراثی که هر یک از این سنت ها و فرهنگ ها و نظام های باور در اختیار دارند به نحو بهینه بهره گرفته شود. اما در این وضع و حال واقعی، تنها آن دسته از نظام های باور که بتوانند ارزش های مورد نظر خود را با زبان و بیان مناسب یک جامعه کثرت گرا صورت بندی کنند، شانس آن را خواهند داشت که حضور پر رنگ تری در عرصه تعیین ارزش های ماشین دموکراسی و دیگر تکنولوژی های تمشیت امور سیاسی جامعه داشته باشند و سهم بیشتری بر عهده بگیرند.[2] عکس مطلب هم البته صادق است. نظام های باوری که نتوانند تصویری در خور انسان مدرن و جوامع مدرن از خود ارائه دهند، از اقبال مخاطبان در این جوامع برخوردار نخواهند شد.

به عنوان نمونه هم اکنون مسائل مربوط به محیط زیست، ازدیاد جمعیت، بیماری های مقاربتی نظیر ایدز، امنیت بین المللی و خطر تروریسم با توجه به دسترس پذیر شدن فزاینده فناوری هایی که امکان کشتار جمعی را فراهم می آورند و نظایر آنها در زمره دغدغه ها و دلمشغولی های جدی شهروندان و مسئولان و تصمیم گیران به شمار می آیند. دینی که نتواند در قبال این موضوعات اساسی که جوامع جدید با آنها مواجه هستند رویکرد مناسبی اتخاذ کند در خطر آن قرار دارد که از جانب عامه «بی ربط و فاقد اهمیت» تلقی شود و با نادیده گرفته شدن، به حاشیه رانده شود و احیاناً حذف شود.

اگر در آینده‌ای که پیش رو داریم الگوی مدرنیته متکی به خرد نقاد که در حال حاضر از درجه مقبولیت بالاتری در قیاس با مدرنیته های رقیب برخوردار است، همچنان از قبول عام یا لااقل گسترده برخوردار باقی بماند، در آن صورت آن نوع رویکرد دینی که بیشترین درجه سازگاری را با ویژگی های آن داشته باشد، از بالاترین میزان تاثیرگذاری در جهان کثرت گرایی که در چارچوب ارزش های این نوع مدرنیته شکل می گیرد، برخوردار خواهد شد.

می توان این پرسش را مطرح کرد که آیا مناسب تر است ادیان برای بقای خود در آینده از مدرنیته‌ای که در آن به عقل نقاد جایگاه محوری اعطا شده حمایت کنند یا آنکه توجه و حمایت خود را به مدرنیته های دیگری معطوف کنند که در آنها برای اراده و عواطف و احساسات در برابر عقل نقاد جایگاه محوری در نظر گرفته شده و یا آنکه انرژی خود را در مسیر پشتیبانی از آنچه که «وضع و حال پست مدرن» نامیده می شود متمرکز سازند.

دیدگاه مدافع وضع و حال پست مدرن در برخی از نقاط جهان از سوی شماری از افراد به منزله چشم اندازی مبشر ایجاد جهانی بهتر ترویج و تبلیغ شده است. به عنوان مثال